

مظاهر شرّ تازی در فرهنگ ایرانی*

رشید عیوضی

پس از ورود اسلام به ایران همچنان که بسیاری از معتقدان ادبی و عامیانه تازی از طریق تفاسیر و احادیث و اخبار وارد فرهنگ ایرانی گردید مظاهر شرّ نیز از همان راهها در فرهنگ ایرانی (اعم از ادبی و عامیانه) جایی برای خود باز کرد. این مظاهر شرّ برخی بیشتر و برخی کمتر در ادبیات فارسی انعکاس یافته و در نظم و نثر بدانها باز می‌خوریم.

در این مقاله ما کلیه اسامی موجود مظاهر شرّ در فرهنگ تازی را بر می‌شماریم و آنچه از کارها و وظایف شیطانی آنان در مدارک مختلف دیده می‌شود یاد می‌کنیم:

۱- ابلیس

بزرگ‌ترین نماینده شرّ در آیین اسلام ابلیس است که پدر شیاطین و رئیس آنان به‌شمار می‌آید. درباره‌ی واژه ابلیس و همچنین خود ابلیس و سرگذشت او پیشتر بحث کافی نموده و فرزندان او را با نام‌ها و وظایف هریک برشمرده‌ایم و در اینجا نیازی به تکرار آنها نیست.^(۱)

* نشریه دانشکده علوم انسانی دانشگاه تبریز، پائیز ۱۳۵۵، شماره ۱۱۹، صص ۲۹۸ تا ۳۳۳.

۲- ابوالعیزار

ابوالعیزار یکی از کنیه‌های ابلیس است.^(۲)

۳- ابولبینی

لبینی نام یکی از دختران ابلیس است و او را از جهت همین دختر «ابولبینی» کنیت کرده‌اند.^(۳)

۴- ابومرّة

ابومرّة که در ادبیات فارسی به بومرّة تخفیف یافته کنیه مشهور ابلیس است. مرّة نام یکی از فرزندان ابلیس است اما ثعالبی گوید که ابومرّة کنیه ابلیس نیست بلکه کنیه شیخ نجدی است و چون ابلیس به نام شیخ نجدی بر قبيله قریش ظاهر شد و آنان را به کشتن پیغامبر (ص) تحریص کرد. از این رو ابلیس را نیز ابومرّة می‌گویند.^(۴)

۵- ایض

شیطانی نامبردار است. در مواقعی که ابلیس از انجام دادن کاری عاجز آید او را این شیطان دستگیری کند. از جمله بازیگری‌های مهارت‌آمیز او فریفتن بر صیصای زاهد^(۵) و مزاحمت بر حضرت ذوالکفل است.^(۶)

۶- بوخلاف

یکی از کنیه‌های ابلیس است.^(۷)

۷- جن

لفظ جنّ از جنّ (پوشانیدن) گرفته شده زیرا جنّ از چشم آدمی پوشیده و ناپدید است. مؤنث آن جنّة و واحدش جنّی و جنیّة و اسم جمع آن جانّ است^(۸) و به فارسی «پری» ترجمه کنند.^(۹) بنا به گواهی قرآن مجید (الجنّ ۱۵-۱) گروهی از جن ایمان آورده‌اند و به راه هدایت می‌روند و گروهی در بی‌ایمانی

درایستاده‌اند و هیمة دوزخ خواهند شد. در خبر است که جن بر سه قسم‌اند: قسمی جزء فرشتگانند، قسمی در هوا پرواز می‌کنند و قسمی دیگر به شکل سگ و مار در روی زمین زندگی می‌کنند^(۱۰). چنان‌که قبلاً دیدیم برخی ابلیس را اصل جنّ و پدر ایشان دانسته‌اند^(۱۱) اما مسعودی گوید: «گفته‌اند خدای تعالی جانّ را از آتش سموم آفرید و زن وی را از او آفرید چنان‌که حوّا را از آدم آفرید. آنگاه جانّ زن خود را بپوشانید و زنش از او بار گرفت و سی و یک تخم گذاشت ... ابلیس‌ها از تخم دیگر آمدند که حارث ابومرّة (مطابق متن عربی، در ترجمه فارسی حارث بن ابومرّة (مطابق متن عربی، در ترجمه فارسی حارث بن ابومرّة نوشته شده است) از آن جمله است^(۱۲).

هفت پادشاه جنّ که نام آنان را در جدول «دعوة الشمس» نویسند از این قرارند: مذهب، مرّة، احمر، برقان، شهمورش، ابیض و میموم^(۱۳).

درباره ظهور جنّ و روابط ایشان با آدمیان داستان‌های فراوان وجود دارد. هم‌چنین عرب را عقیده بر آن است که جن شعر نیز می‌گوید و در کتب عربی از اینگونه اشعار نقل شده است^(۱۴).

در فرهنگ ادبی و عامه تازی و ایرانی معتقدات مختلفی درباره جن وجود دارد که بیشتر آنها مبتنی بر روایات و اخبار مذهبی است، نمونه چندی از آن معتقدات را یاد می‌کنیم:

- خانه‌ای نیست که در آن کبوتر باشد و به اهل آن خانه آفتی از جن برسد
- زیرا سف‌های جن در خانه‌ها با آنها بازی می‌کنند و دست از انسان باز می‌دارند.
- سگ سیاه از جن است.
- سگان از ضعفای جن هستند. اگر کسی طعام بخورد و سگی پیش او

باشد باید چیزی به آن سگ بدهد زیرا سگ نفس بد دارد^(۱۵).

۸- حمص

حمص ها یک نوع از سی و یک نوع فرزند جان هستند^(۱۶).

۹- خناس

معنی خناس به فارسی دیو سرکشیده و واپس رونده است^(۱۷).

فیروزآبادی گوید که خناس شیطان است زیرا یخنس از ذکرالله عزوجل^(۱۸). به قولی دیگر خناس صفت دیو وسواس است و خنوس او آن است که درون سینه فرزند آدم درآید و خرطوم بر دل او نهد و مادام که آن بنده از خدا و آخرت غافل باشد در دل او وسوسه کند و چون آدمی یاد خدا کند دیو واپس رود و خرطوم باز دارد^(۱۹).

۱۰- خنزب

خنزب نام شیطانی است که به هنگام نمازخواندن وسوسه کند. برای راندن این روح خبیث به «استعاذة» پناه می‌برند^(۲۰).

۱۱- دجال

واژه دجال مأخوذ از آرامی و به معنی کذاب است^(۲۱) این نماینده شریکی از ارواح خبیث است که در آخرالزمان خروج خواهد کرد. نام او به قولی «صائدبن‌الصید»^(۲۲) و به قولی دیگر «صائفبن‌صائد»^(۲۳) است، ولی یهود او را «مواطیح کوائیل» نامند و از نسل حضرت داوود پندارند و عقیده دارند که او در آخرالزمان مالک روی زمین خواهد شد و آن را به یهودیان خواهد داد و نیز همه اهل روی زمین را به دین یهود خواهد آورد^(۲۴).

اتفاق بر آن است که دجال در زمان حیات پیغامبر (ص) در وجود آمد و موجود عجیب‌الخلقه‌ای است که در گهواره خود گاهی چندان نشو و نما می‌کرد

و آن چنان فربه می‌شد که اطاق خود را فرا می‌گرفت. چون پیغامبر (ص) را از وجود او خبر دادند با تنی چند از یاران برای دیدن او رفت و همین‌که او را دید به شناخت و از خدا درخواست که او را تا وقت خروجش در جزیره‌ای باز دارد و دعای آن حضرت مستجاب شد.

نام جزیره‌ای که دجال در آن محبوس است «برطایل» می‌باشد.^(۲۵)

این جزیره یکی از جزایر «زایج (جاوه)» واقع در بحر چین است. از این جزیره پیوسته نوای عود و سرنا و دهل و دیگر انواع سازها و همچنین صدای پایکوبی و دست‌افشانی به‌گوش می‌رسد. دریانوردانی که از آن نواحی گذشته‌اند آن صداها را شنیده‌اند.^(۲۶) گویند دجال در آن جزیره به صخره‌ای بسته شده است و غذای او را شیاطین می‌آوردند^(۲۷) و جانوری به نام «جساسه» تجسس اخبار کرده به او می‌رساند.^(۲۸) بنا به روایتی گروهی که در دریا دچار طوفان شده بودند به آن جزیره پناه می‌برند و به راهنمایی آن جانور به نزد دجال می‌روند. دجال از آنان سؤالاتی می‌کند تا بداند که هنگام خروج او رسیده است یا نه^(۲۹). این جانور همان خری است که دجال در موقع خروج سوار بر آن خواهد آمد. با اینکه در کیفیت هیأت این خر اختلاف است ولی در عظیم‌الجثه بودن آن تردیدی وجودی ندارد. گشادگی میان دو گوش او به زعم برخی دوازده شبر و به پندار برخی دیگر چهل ذرع است و یک گوش او برهفتاد مرد سایه می‌اندازد و اندازه هر گام او به قولی به قدر سه روز دید انسان و بنابه قولی دیگر به اندازه یک میل است.

در اینکه دجال موجود عجیب‌الخلقه‌ای است اختلافی نیست. هیأت او را چنین تصویر کرده‌اند: چشم راست او از بین رفته و چشم چپش که در وسط پیشانی قرار گرفته مانند ستاره سحری می‌درخشد و پاره‌گوشتی بر روی پیشانی

اوست که گویی با خون آغشته است و نیز بر وسط پیشانی او لفظ «کافر» و به قولی لفظ «کفر» نقش بسته است و باسواد و بی‌سواد آن را تواند خواند.

این روح خبیث در آخرالزمان به قولی از محله یهودیان اصفهان و به اقوال دیگر از سوی مشرق از خاک خراسان یا از سوی کوفه خروج خواهد کرد و خروج او مصادف با قحط‌سالی خواهد بود. دجال سوار بر خر خود همه‌جای دنیا را می‌گردد و کارهای شگفت‌انگیزی پدیدار می‌سازد. به آسمان فرمان می‌دهد او می‌بارد. به زمین فرمان می‌دهد او می‌رویاند. شیاطین را که به صورت مردگان درمی‌آیند بر می‌انگیزد. مردی را می‌کشد و سپس زنده می‌کند. مردم فریفته او و کارهای شگفت‌انگیزش می‌شوند و با او بیعت می‌کنند اما اتباع او از بنی آدم زنان و اعراب و قلتبانان و فرزندانشان و از جانوران فقط خر خواهند بود.

این روح خبیث پس از چهل روز سلطنت سه ساعت گذشته از روز جمعه در عقبه «افیق» (واقع در میان «حوران» و «غور») به قولی به دست مهدی (ع) و به قولی دیگر به دست حضرت عیسی کشته خواهد شد^(۳۰).

۱۲- دو اسق

دو اسق نوعی دیگر از سی و یک نوع فرزند جان هستند^(۳۱).

۱۳- سعلاة

سَعْلَاة و سَعْلَاء هر دو در لغت به معنی غول و ساحرة الجن است^(۳۲) ولی در ادبیات تازی میان سعلاة و غول فرق نهاده‌اند^(۳۳). به قول قزوینی سعلاة دیوی است بر شکل زنان و در بیشه‌ها از آن بسیار باشد و اگر بر کسی ظفر یابد بدو بازی کند^(۳۴). اما به قول مسعودی سلاة یک نوع از سی و یک نوع فرزند جان و از برادران ابلیس است که مسکن او حمام‌ها و مزبله‌ها می‌باشد^(۳۵).

۱۴- شقّ

دیوی است صورت او چون یک نیمه آدمی و در سفرها قصد مردم کند. گویند که نسناس از این دیو و مردم در وجود آمده است^(۳۶).

۱۵- شیخ نجدی

لقب ابلیس است زیرا هنگامی که قریش برای قتل حضرت پیغامبر (ص) جمع شدند ناگاه ابلیس به صورت پیری درآمد. چون پرسیدند که کیست گفت شیخی از نجدم و در این مشورت با شما شریکم^(۳۷).

۱۶- شیطان

پیشتر در قسمت بحث در واژه شیطان دیدیم با آنکه ائمه لغت و تفسیر اسلامی این لفظ را عربی شناخته و برای آن ریشه‌ها و وزن‌هایی پنداشته‌اند ولی این واژه در اصل آرامی و نام عفریتی بوده است^(۳۸). در اینجا فقط موارد استعمال لفظ شیطان را در زبان عربی بیان می‌کنیم:

عرب هر سرکشی را از جن و انس و جانور شیطان خوانند^(۳۹) و همچنین کسی را که داهی بود شیطان گویند و به آن ذمّ نخواهند^(۴۰) و نوعی مار نیز هست که آن را شیطان گویند^(۴۱). لغات شاطن (مرد خبیث - دور از حق)، شطون (ژرف - سخت - دور - دراز)، شطین (دور) و فعل‌های اشطن (دور ساخت)، شیطن و نشیطن (کار شیطانی انجام داد) از همین لفظ شیطان مأخوذ است.

واژه شیطان را به «شیاطین» و در شاذ به «شیاطون» جمع بسته^(۴۲) و به صورت مؤنث «شیطانة» نیز به کار برده‌اند - «در خبراست که از خلفاء راشدین یکی مردی را دید در پی کبوتر، گفت: شیطان یتبع شیطانة - تأنیث روا داشت در شیطان^(۴۳)»

ترکیباتی چند با این واژه در زبان تازی ساخته شده است از این قرار:
بریدالشیطان - وزغ. در خبر است که اگر کسی وزغی را بکشد خداوند از

هفتاد گناه او در گذرد و اگر هفت وزغ بکشد گویی بنده‌ای آزاد کرده است^(۴۳).

جنون الشیطان - یکی از امراض است^(۴۴).

حبائل الشیطان - زنان، مأخوذ است از حدیث نبوی (ص) و نص حدیث خواهد آمد.

خطوات الشیطان - گام‌های شیطان. این ترکیب پنج بار در قرآن مجید به کار رفته است.^(۴۵)

رؤس الشیاطین - سرهای دیوان. در قرآن مجید میوه درخت زقوم دوزخ به «رئوس الشیطان» تعبیر شده است^(۴۶).

رقی الشیطان - شعر^(۴۷).

شیاطین الرأس - هیجانات خشم^(۴۸).

شیطان الفلا - تشنگی^(۴۸)

مخاط الشیطان - رشته مریم^(۴۹)

منافع الشیطان - وسوسه‌های شیطان^(۵۰).

و کرا الشیطان - بازار. مأخوذ است از حدیث نبوی (ص) و نص حدیث نقل خواهد شد.

شیطان در قرآن

در مباحث پیشین گفتیم که واژه شیطان اسم جنس است برای هر ناپاک از جنّ و انس و در قرآن امر اضلال به این لفظ تخصیص یافته است. شیطان در قرآن با سه صفت «رحیم» و «مارد» و «مرید» یاد شده است. چون قبلاً^(۵۱) در کیفیت استعمال شیطان در قرآن در مبحثی مستقل بحث کرده‌ایم نیازی به اعاده

آنها نمی بینیم.

شیطان در احادیث

لفظ شیطان در احادیث نیز دیده می شود و تکمیل مطالب را چند حدیث

نبوی در این مورد نقل می کنیم:

ان الابل خلقت من الشیاطین^(۵۲)

ایاکم والاسواق فان الشیطان قد باض فیها و فرخ^(۵۳).

الجرس مزمار الشیطان^(۵۴).

ان الشیطان ذئب الانسان کذئب الغنم یاخذ القاضیه والشاده^(۵۵).

ان الشیطان واضع خرطومہ علی قلب ابن آدم فان هو ذکر الله تعالی خنس و

ان نسی الله تعالی التقم قلبه^(۵۶).

ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع^(۵۷).

العجلة من الشیطان والتانی من الله تعالی^(۵۸).

ان علی ذروة کل بعیر شیطاناً^(۵۹).

ان للشیطان نشوقاً و لعوقاً و دساماً^(۶۰).

لولا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماء^(۶۱).

ما سلك عمر فجاً الا سلك الشیطان فجاً غیر الذی سلك عمر^(۶۲).

ما للشیطان من سلاح ابلغ فی الصالحین من النساء^(۶۳).

ما منکم من احد الا و له شیطان قالوا وانت یا رسول الله؟ قال و انا الا ان الله

اعانتی علیه فاسلم فلا یأمر الابل الخیر^(۶۴).

ان المؤمن لینضی شیطانہ کما ینضی احدکم بعیره فی السفر^(۶۵).

من رآنی فقد رآنی فان الشیطان لایتشبه بی^(۶۶).

النساء حبائل الشيطان^(۶۷).

شیاطین و انبیاء

هریک از انبیا با شیطان کشمکش‌ها و گفتگوهای داشته‌اند. برخی از آنها را می‌آوریم:

نوح و شیطان

«چون نوح از کشتی بیرون آمد درختان که با خود به کشتی برده بود در زمین کشت و در همان ساعت میوه دادند و در میان آنها درخت انگور ناپیدا شد زیرا که شیطان گرفته بود و پنهان کرده بود. چون نوح خواست برود و در میان کشتی تفحص کند ملکی با او گفت: بنشین که برای تو خواهند آورد و گفت تو را شریکی در شیرۀ انگور هست با او مشارکت نیکو بکن. فرمود: هفت یک را به او می‌دهم و شش حصه از من است. ملک گفت: نیکی کن که تو نیکوکاری. نوح فرمود: پنج یک را می‌دهم. ملک گفت: نیکی کن که تو نیکوکاری. نوح فرمود: شش یک را به او می‌دهم. «ملک گفت: نیکی کن که تو نیکوکاری و همچنین زیاد می‌کرد ملک امر به زیادتی می‌کرد تا آنکه نوح فرمود: دو حصه از او باشد و یک حصه از من. پس ملک راضی شد و دو ثلث که حصه شیطان است حرام شد و یک ثلث که حصه نوح است حلال شد^(۶۸)».

ابراهیم و شیطان

- «از حضرت صادق منقول است که اول منجینی که در دنیا ساخته شد منجینی بود که برای حضرت ابراهیم در کوفه ساختند و بر سر نهی که آنرا «کوئا» می‌گفتند قریه‌ای که آنرا «قنطانا» می‌گفتند و شیطان آنرا ساخت^(۶۹)».

- روایت است که «سبب رمی جمرات درمنی آن است که چون جبریل به حضرت ابراهیم تعلیم مناسک حج می نمود شیطان بر ابراهیم ظاهر شد نزد جمره اول. پس جبریل امر کرد ابراهیم را که سنگ بر او بیندازد. چون ابراهیم سنگ بر او انداخت در آنجا به زمین فرو رفت، و نزد جمره دوم ظاهر شد، باز هفت سنگ بر او انداخت پس به زمین فرو رفت و نزد جمره سوم ظاهر شد و باز هفت سنگ بر او انداخت پس به زمین فرو رفت و دیگر پیدا نشد»^(۷۰).

- «مقول است که دویدن در میان صفا و مروه برای این سنت شد که ابراهیم چون به این موضوع رسید شیطان برای او ظاهر شد جبریل گفت بر او حمله کن، پس شیطان گریخت و ابراهیم دنبال او دوید»^(۷۱).

موسی و شیطان

روزی حضرت موسی نشسته بود که ناگاه شیطان به نزد آن حضرت آمد و کلاهی در سر داشت به رنگ‌های مختلف. پس کلاه از سر برداشت به نزدیک حضرت آمد. موسی گفت: تو کیستی؟ گفت: ابلیس. موسی گفت: خانه تو را خدا نزدیک خانه هیچ کس نگرداند این کلاه را برای چه به سر گذاشته‌ای؟ گفت: دل‌های فرزندان آدم را به این رنگ‌آمیزی‌ها می‌ربایم»^(۷۲).

سلیمان و شیاطین

- حضرت سلیمان که بعد از حضرت داوود به پادشاهی بنشست خداوند او را با ملک، پیغامبری داد و آدمی و شیطان و مرغ فرمانبردار او کرد. زبان مرغان او را بیاموخت و شیاطین را مسخر او کرد تا به بنای بیت المقدس به کار داشت و آنان ستون‌ها کردند از رخام همه مخروط و هر جای که بنایی بایسته بود که

بیرون از حد توانایی آدمیان بود می‌فرمود تا دیوان بسازند و نیز کاسه‌های چوبین ساختند چون حوض‌ها و دیگ‌هایی به بلندی کوه‌ها و گروهی از آنان به غواصی مشغول کرد تا هرچه به دریا گوهرها بود برآوردند. آنگاه که بر دیوی خشم می‌گرفت سنگی به دو نیم می‌کرد و او را در میان آن سنگ‌ها می‌نهاد و هردو بهم فرو می‌دوخت^(۷۳) و «خدای تعالی عادت چنان رانده بود که هر شیطانی که گرد سلیمان گشتی یا پیر امن او شدی بسوختی^(۷۴)».

- شیاطینی که در خدمت حضرت سلیمان بودند به هر کاری توانایی داشتند چنان‌که چون آن حضرت خواست دلیلی بر صدق نبوت خود بر بلقیس بنماید «صخر» که از عفاریت بود در یک چشم بهم زدن سریر بلقیس را از «سبا» نزد سلیمان آورد^(۷۵). همچنین چون سلیمان ساق بلقیس را که موی بسیار بر آن رسته بود خوش نداشت شیاطین را بفرمود تا چاره‌ای کنند و آنان گرمابه و نوره را ساختند^(۷۶).

- شیاطینی که به خدمت حضرت سلیمان آمدند و بیعت کردند هفتاد تن بودند و رئیس آنان «فقطس» نام داشت. نام‌های آنان را چنین یاد کرده‌اند: فقطس - عمرد - کیوان - شمرعال - فیروز - مهاقال - ذیزب سیدوک - حبذرب - سیار - زنبور - الراحس - کوکب - حمران - داهر قارون - شداد - صعصعه - بکتان - هرثمة - بکلم - فسروخ - هرمز - هممه - عیزار - مزاحم - مره - فتره - الهیم - ارهبة - خیتع - خیفته - ریاح - زحل - ذریعة - محتوکرا - هیشب - طعیان - وقاص - قدمنة - مفرش - ابرائیل - نزار - شفطیل - دیویذ - انکرا - خطوفه - تنکیوش - مسلقر - قادم - اشجمع - نودر - تیشامة - عصار - ثعبان - نامان - نمودرکی - طبابور - ساهتون - عذافر - مرداس - شیطوب

- زعروش - صخر - العمرم - خشرم - شادان - الحرث - الحویرث - عزرة - فقرون.

پس از آنکه فقطس رئیس آنان هریک از شیاطین را به آن حضرت شناساند و کردار هریک را که درباره فرزندان آدم می‌کنند برشمرد حضرت سلیمان از آنان پیمان گرفت که افعال شیطانی خود را در حق بنی‌آدم به ترک گویند و پیمان بر اسماء خداوند تعالی بود. شیاطین پس از آنکه برای رعایت پیمان سوگند خوردند از خدمت حضرت سلیمان بازگشتند^(۷۷).

نشستن دیو به جای سلیمان

این داستان را شیخ ابوالفتوح رازی به قرار زیر نقل کرده و در پایان افزوده است که این موضوع اساساً خلاف عقل است زیرا خداوند شبه پیغامبر خود را بر دیو نیفکند. اینک داستان:

حضرت سلیمان «در بعضی از غزوات زنی را از دختر ملوک به بردگی بیاورد و این زن سخت به جمال بود و سلیمان او را سخت دوست می‌داشت و او با سلیمان نمی‌ساخت و پیوسته می‌گریست.

سلیمان او را گفت: یا هده به از این ملکی می‌خواهی و به از من مردی: گفت: این نیک است و لیکن مرا خیال پدر در چشم است و از چشم من نمی‌شود. اگر خواهی تا من متسلی شوم بفرمای تا به مثال پدرم صورتی کنند تا در او می‌نگرم و دلخوش می‌باشم. او گفت: روا باشد. بفرمود تا بکردند و آن زن با جماعتی از کنیزکان خود آن تمثال را می‌پرستیدند و سجده می‌کردند او را چهل روز و سلیمان از آن بی‌خبر بود. آصف برخیا از آن حال خبر یافت دستوری خواست از سلیمان تا خطبه کند و بر پیغمبران ثنا گوید. گفت: روا

باشد. او خطبه کرد و بر پیغمبران ثنا کرد و بر سلیمان ثنائی که گفت به روزگار صغر و روزگار گذشته باز بست. سلیمان از آن دلتنگ شد. چون آصف از منبر به زیر آمد گفت: چگونه‌ای که پیغمبران را بر عموم روزگار ثنا گفتی و حدیث من به روزگار گذشته باز بستی؟ گفت: برای آن چنین کردم که چهل روز است که در سرای تو بت می‌پرستند و تو بی‌خبری. چون خبر یافت برفت و آن تمثال بشکست و آن زن را محبوس کرد. چون از مجلس حکم بازآمد خواست به طهارت جای در شود. بر عادت انگشترین بیرون کرد و به زنی داد از زنان خود و آن انگشتری بود که ملک سلیمان و نبوت به او بسته بود که جن و انس و شیاطین و سباع و طیور مسخر آن بودند. خدای تعالی شبه سلیمان بر دیوی افکند نام او «صخر» تا بیامد و انگشتری بستند و برجای سلیمان بنشست و همه رعیت از جن و انس او را مسخر شدند و خدای تعالی شبه آن دیو بر سلیمان افکند چون آمد و زن را گفت انگشتری مرا ده بانک بر او زد و او را براند و گفت انگشتری سلیمان بستند و تو دیوی آمده‌ای تا به مکر و حيله انگشتری بگیری از من. سلیمان هرکجا رفت گفتند تو دیوی و او را باور نداشتند. او بدانست که آن فتنه است از خدای تعالی. روی در بیابان نهاد. چهل روز در بیابان‌ها می‌گردید و تضرع می‌کرد تا خدای تعالی توبه‌اش قبول کرد و آن دیو در چهل روز همه دین سلیمان - علی نبینا و آله و علیه‌السلام - را زیر و زبر کرد و احکام شرع او بگردانید و با زنان سلیمان خلوت می‌کرد و غسل جنابت نمی‌کرد. آصف چون آن بدید گفت مگر سلیمان دیوانه شده است یا مرتد. در قصه دراز گفتند چون مدت محنت که چهل روز بود به سر آمد فرشته‌ای بیامد و دیو را از آنجا بر کرد و بگریخت و در هوا می‌پرید. انگشتری در دریا افکند. ماهی فرو برد. آن با سلیمان

افتاد و انگشتی از شکم ماهی با دست سلیمان آمد و او را پادشاهی و نبوت باز آمد (۷۸)».

زکریا و شیطان

هنگامی که «بنی اسرائیل به زکریا شوریدند و در مقام قتل آن حضرت شدند و حضرت از ایشان گریخت تا به درختی رسید و آن درخت برای آن حضرت شکافته شد و چون زکریا به میان درخت رفت شکاف درخت به هم آمد و آن حضرت از نظر ایشان پنهان شد. ابلیس علیه‌اللعنه با سفهای بنی اسرائیل از پی آن حضرت می‌آمدند چون به آن درخت رسیدند ابلیس دست گذاشت از پایین تا بالای درخت و موضع دل آن حضرت را شناخت پس امر کرد ایشان را آن موضع را با ارّه بریدند و آن حضرت را در میان درخت به دو نیم کردند» (۷۹).

یحیی و شیطان

شیطان به نزد انبیا می‌آمد از زمان آدم تا هنگامی که حضرت عیسی (ع) مبعوث شد و با ایشان سخن می‌گفت و سؤال‌ها از ایشان می‌کرد و به حضرت یحیی بیش از پیغمبران دیگر انس داشت. روزی حضرت یحیی به او فرمود: ای ابومرّه مرا به تو حاجتی است. گفت: قدر تو از آن عظیم‌تر است که حاجت تو را ردّ توان نمود آنچه خواهی سؤال نما که آنچه فرمائی مخالفت نخواهم نمود. حضرت یحیی فرمود: می‌خواهم دام‌ها و تله‌های خود را که بنی‌آدم را به آنها صید می‌نمائی به من بنمائی آن ملعون قبول کرد و به روز دیگر وعده کرد. چون صبح روز دیگر شد حضرت یحیی در خانه نشست و منتظر او بود. ناگاه دید که صورتی در برابر ظاهر شد، رویش مانند روی میمون و بدنش مثل بدن خوک بود و طول چشم‌هایش در طول رویش و همچنین دهانش در طول رویش و ذقن

نداشت و ریش نداشت و چهار دست داشت - دو دست در سینه و دو دست در دوش او رسته. پی پایش در پیش رویش بود و انگشتان پایش در عقب. قبایی پوشیده و کمربندی بر روی آن بسته و بر آن کمربند رشته‌های الوان مختلف آویخته است، بعضی سرخ و بعضی سبز و به هر رنگی رشته‌ایی در آن میان هست و زنگ بزرگی در دست دارد و خودی بر سر نهاده و بر آن خود قلابی آویخته. چون حضرت او را به این هیأت مشاهده فرمود پرسید این کمربند چیست که در میان داری؟ گفت: این گبری و مجوسیت است که من پیدا کرده‌ام و برای مردم زینت داده‌ام. فرمود: این رشته‌های الوان چیست؟ گفت: این اصناف زنان است که مردم را به الوان مختلفه و رنگ‌آمیزی‌های خود می‌ربایند. فرمود: زنگ چیست که در دست داری؟ گفت: این مجموعه‌ای است که همه لذت‌ها در اینجاست از تنبور و بربط و طبل و نای و سرنا و غیر اینها چون جمعی به شراب خوردن مشغول شوند و لذتی نمی‌یابند از آن، من این جرس را به حرکت درمی‌آورم تا مشغول خوانندگی و ساز می‌شوند چون صدای آن را شنیدند از طرب و شوق از جا به‌در می‌آیند، یکی رقص می‌کند و دیگری با انگشتان صدا می‌کند و دیگری جامه بر تن می‌درد. حضرت فرمود: چه چیزی بیشتر موجب سرور و روشنی چشم تو می‌گردد؟ گفت: زنان که ایشان تله‌ها و دام‌های منند و چون نفرین‌ها و لعنت‌های صالحی بر من جمع می‌شود به نزد زنان می‌روم و از آنها دلخوش می‌شوم. فرمود: این چیست که بر سر توست؟ گفت: به این خود را از نفرین‌های صالحان حفظ می‌کنم. فرمود: این قلاب چیست که بر آن آویخته است؟ گفت: به این دل‌های صالحان را می‌گردانم و به سوی خود می‌کشم. یحیی (ع) فرمود: هرگز به من یکساعت ظفر یافته‌ای؟ گفت: نه ولیکن در تو یک

خصلت می بینم که مرا خوش می آید. فرمود: کدام است؟ گفت: اندکی بیشتر چیز می خوری در هنگام افطار و این موجب سنگینی تو می شود و دیرتر به عبادت برمی خیزی. حضرت فرمود: با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم. شیطان گفت: من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانی را دیگر نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم. پس بیرون رفت و دیگر به خدمت آن حضرت نیامد^(۸۰).

شیطان در اخبار و روایات

در این قسمت برخی از اخبار و روایات وارد درباره شیطان را که در ادبیات فارسی و فرهنگ عامه منعکس شده یاد می کنیم:

۱- **شیطان و آب خوردن** - شبانگاه نباید ایستاده آب خورد زیرا شیطان چیره می شود^(۸۱).

۲- **شیطان و استعاذه** - «استعاذت فرض نیست اما سستی مؤکد است در نماز و در قرائت قرآن و پیش از قرائت مستحب است نه بعد از قرائت^(۸۲)». در خبر است که چون عوعو سگ و عرعر خر شنیدید استعاذه بگویید زیرا شیاطین شما را می بینند و شما آنان را نمی بینید. مبدا آنچه می گویند به جای آورید.^(۸۳)

۳- **شیطان و تسمیه** - یکی از موارد استعمال تسمیه برای راندن شیاطین است بنابراین ذکر تسمیه در مواقع زیر مستحب است: هنگام رسیدن به در خانه تا شیطان فرار کند. موقع بول کردن تا شیطان چشم خود را ببندد. هنگام بیرون آمدن از خانه و گذشتن از روی پل زیرا بر روی هر یکی شیطانی است چون به تسمیه متکلم شوی شیطان دور شود. در وقت هم خوابگی تا شرکت نجوید. موقع طعام خوردن تا همکاسه نشود. هنگام وضو گرفتن تا شریک نباشد. در وقت

سوار شدن زیرا در آن موقع فرشته‌ای با انسان سوار شود اگر تسمیه ذکر نشود به جای فرشته شیطان سوار شود^(۸۴).

۴- شیطان و در و ظرف - درها را باید بسته نگاه داشت و ظروف را آویخته زیرا شیطان به چیزهای محفوظ دست نمی‌زند^(۸۵).

۵- شیطان و تار عنکبوت - جای شیطان در خانه‌ها میان تارهای عنکبوت است.

۶- شیطان و خاکروب - خاکروب را نباید پشت در باقی گذاشت زیرا برای شیطان پناهگاهی خواهد بود.

۷- شیطان و دستمال گوشت - دستمال گوشت را نباید به خانه آورد که مأوای شیطان است.

۸- شیطان و شارب - شارب را نباید دراز نگاه داشت زیرا پنهانگاه شیطان است^(۸۶).

۹- شیطان و شاعر - عرب را عقیده بر آن بود که برای هریک از شاعران قرینی است از شیاطین که او را القای شعر می‌کند و می‌گفتند که شعر را دو شیطان است یکی «هوبر» و دیگری «هوجل». اگر قرین شاعری هوبر باشد شعر او نیک و کلامش درست و اگر قرین او هوجل باشد شعرش بد و کلامش فاسد خواهد بود^(۸۷) و این اعتقاد تا پایه‌ای بود که برای هریک از این شیاطین نامی قایل شدند. مثلاً، نام شیطان اعشی «مسحل»، نام شیطان فرازدق «عمرو» و نام شیطان بشّار «شفتناق» بود^(۸۸). این شیاطین را تابعه شعرا نیز می‌گفتند^(۸۹) و در ادب فارسی نیز لفظ تابعه دیده می‌شود. رودکی سمرقندی گوید:

گرچه دو صد تابعه فریشته داری

نیز پری باز و هرچه جنی و شیطان

گفت ندانی سزاش و خیز و فراز آر

آنکه بگفتی چنانک گفتن نتوان

و نیز جمال‌الدین اصفهانی (دیوان ۳۳۷) گوید:

گویند که تابعه کند تلقین

شاعر چو قصیده‌ای کند انشاء

من بنده چو مدح تو بر اندیشم

روح‌القدس همی کند املا

۱۰- *شیطان و شهاب* - «شیاطین از آسمان محجوب نبودند بر آسمان

شدندی و خبر آسمان به زمین آوردندی و القا کردند بر گه‌نه. چون عیسی

علیه‌السلام از مادر بزد ایشان را از سه آسمان منع کردند و چون حضرت رسول

صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌و‌سلم به رسالت آمد ایشان را از جمله آسمان‌ها منع کردند.

هیچ‌کس از ایشان نبود خواست تا خبری از آسمان دزدیده بشنود الا و ستاره‌ای

که آن‌را شهاب می‌خوانند چون آتشی در آسمان کشیده شود و او را بسوزد. چون

این حال پدید آمد شیاطین برابلیس آمدند و این حال با او بگفتند. او گفت: در

زمین حادثه‌یی پدید آمده است در زمین بگردید. چون به مکه رسیدند رسول را

دیدند که قرآن می‌خواند. بعضی ذکر گفتند که ایشان را بسوزد چنانکه بکشد بل

عضوی از اعضای ایشان تباه کند و بهری را مخبل گرداند، غول بیابانی شود که

مردم را در بیابان گمره کند^(۹۰)».

۱۱- *شیاطین و لاحول* - لاحول مختصر «لاحول و لاقوة الا بالله العلی‌العظیم»

است و آن‌را برای راندن دیو خوانند^(۹۱).

- ۱۲- *شیطان و لباس* - لباس را شب‌ها باید تا کرد و گرنه شیطان آن را می‌پوشد^(۹۲).
- ۱۳- *شیطان و محتضر* - از حضرت صادق روایت است: «انّ الشیطان لیأتی الرجل من اولیائنا عند موته یأتیة عن یمینه و عن یساره لیصدّ عمّا هو علیه فیأ بی الله له»^(۹۳).
- ۱۴- *شیطان و مرغ و گوسفند* - نگاهداشتن جانورانی از قبیل مرغ خانگی و کبوتر و گوسفند و بز در خانه خوب است زیرا شیاطین با آنها سرگرم می‌شوند و دست از کودکان آن خانه باز می‌دارند^(۹۴).
- ۱۵- *شیطان و نوزاد* - «ابوهویره روایت کرد از رسول (ص) که گفت: هیچ مولود نباشد والا چون بزاید شیطان دست در او مالد و کودک از مس شیطان بانگ بردارد مگر مریم را و عیسی را به دعاء حنّه مادر مریم^(۹۵)».

۱۷- طاغوت

لفظ طاغوت هشت بار در قرآن مجید ذکر شده^(۹۶) و مفسران معانی مختلف برای آن قائل شده‌اند، مانند شیطان و اصنام^(۹۷) و ساحر و کاهن^(۹۸) در اینکه پیش از اسلام این لفظ را درباره همه بت‌ها اطلاق می‌کردند تردیدی نیست. اهل لغت و تفسیر این واژه را اسمی بر وزن «فعلوت» از ماده «ط غ ی» دانسته‌اند. جفری ضمن بیان عقاید دانشمندان غرب درباره این واژه آن را مأخوذ از منابع یهودی یا مسیحی یاد کرده ولی خود نظری قطعی ابراز نکرده است^(۹۹).

۱۸- عزازیل

عزازیل لغة مأخوذ است از azazal عبری^(۱۰۰) و آن نام ابلیس بود پیش از آنکه از درگاه خداوند رانده شود.

۱۹- عفریت

این واژه یکبار در قرآن مجید (النمل ۳۹) ذکر شده و در تفاسیر فارسی «پری ستنبه» ترجمه گردیده است. اهل لغت و تفسیر آن را از ماده «ع ف ر» گرفته و جمع آن را «عفاریت و مؤنث آن را «عفریته» گفته‌اند. معنی عفریت در نزد عرب «خبیث» و «زیرک» است و لغات عفریت و عفریته و عفر و عفاریت را با اتباع ذکر کنند یعنی گویند عفریت نفریت ... (۱۰۱).

جفری در شرح این واژه پس از بیان عقاید لغویان و مفسران متذکر شده است که چند تن از دانشمندان غرب واژه عفریت را مأخوذ از afritan از پهلوی در مفهوم مخلوق عربی دانسته‌اند (۱۰۲). اگر این نظر قابل قبول نماید ناچار باید گفت که این واژه نخست از «آفریده اهریمنی» گرفته شده و بعداً مضاف‌الیه خود را از دست داده است.

۲۰- غدار

غدار یک نوع شیطان است و در اطراف یمن و تهامه‌ها و علیای صعید صصر نمودار می‌شود و گاه باشد که انسان را بگیرد و با او زندگی کند و پایین تنش کرم گذارد و بمیرد و گاه باشد که از انسان پنهان شود و او را بترساند. چون انسان دچار آن شود مردم آن نواحی پرسند که آیا گاده است یا ترسیده است؟ اگر بگویند گاده است از او نومید شوند و اگر ترسیده باشد او را دل دهند و تشجیع کنند زیرا وقتی انسان او را ببیند غش کند و بیفتد (۱۰۳).

۲۱- غول

غول در لغت به معنی مرگ، سختی، سعلاة، مار، ساحرة الجن و شیطان مردم‌خوار آمده است (۱۰۴). گویند چون شیاطین از آسمان‌ها استراق سمع کنند

شهاب بر سر آنان فرو بارد بعضی بسوزند و برخی به دریا افتند و غول شوند.^(۱۰۵)

عرب معتقد بودند که پاهای غول به شکل پای بز ماده است و درباره ظهور غول اخبار جالب و فراوان دارند. چنین می‌پنداشتند که غول‌ها در خلوت و به صورت‌های مختلف بر خواص قوم نمودار می‌شوند و با او سخن گویند و احیاناً نزدیکی کنند^(۱۰۶). گویند کسی که سفر کند و شب‌ها در بیابان تنها باشد متعرض او شود و خواهد که او را هلاک کند^(۱۰۷) یا از راه منحرفش سازد تا او بیابان مرگ شود. این قصه به نزد عرب شهرت یافته بود و همه می‌دانستند و از راه خود نمی‌گشتند بلکه برغول بانگ می‌زدند و شعری می‌خواندند و او فرار می‌کرد و به عمق دره‌ها یا سر کوه‌ها می‌رفت^(۱۰۸).

۲۲- قزح

قُزح نامی از نام‌های شیطان است. ابن عباس گفته است: «لاتقولوا قوس قزح فان قزح اسم شیطان و لکن قولوا قوس الله»^(۱۰۹).

۲۳- قطرب

قُطْرَبَ در لغت به معنی دیوان و پریان خرد و سبک و جست آمده است^(۱۱۰). مسعودی گوید: جان زن خود را بپوشاند و زنش از او بار گرفت و سی و یک تخم گذاشت و یکی از تخم‌ها بشکافت و قطربی پدید آمد که مادر همه قطرب‌هاست و قطرب به شکل گربه است^(۱۱۱).

۲۴- مارد

مارد یک نوع از سی و یک نوع فرزند جان است و آنها در جزایر زندگی می‌کنند^(۱۱۲).

۲۵- متکون

شیطانی است که به هر صورتی درمی‌آید چه به صورتی خرد و چه به صورتی کلان^(۱۱۳).

۲۶- مذهب

مذهب دیوی است که زهاد و عباد را فریبد و اظهار چیزهای عجب کند تا او پندارد که کرامات اوست که به آن فریفته شود و عجب در وی پدید آید و به سبب آن عجب هلاک شود^(۱۱۴).

۲۷- نسناس

نسناس را به فارسی «دیو مردم» گویند^(۱۱۵). در شکل ظاهری او اختلاف است. برخی او را شبیه کامل انسان می‌دانند، نظامی عروضی گوید: «او حیوانی است که در بیابان ترکستان باشد منتصب‌القامه، الفی‌القَد، عریض‌الاطفار و آدمی را عظیم دوست دارد، هرکجا آدمی را بیند بر سر راه آید و در ایشان نظاره همی کند و چون یگانه از آدمی بیند ببرد و ازو - گویند - تخم گیرد. پس بعد انسان از حیوان شریف‌تر است که به چندین چیز با آدمی تشبّه کرد: یکی به بالای راست و دوم به پهنای ناخن و سوم به موی سر^(۱۱۶)». برخی دیگر او را یک چشم می‌خوانند.

مسعودی گوید: «او حیوانی است مانند انسان که دارای یک چشم است و از آب بیرون می‌آید و سخن می‌گوید و هرگاه به انسان چیره شود او را می‌کشد^(۱۱۷)». گروهی دیگر نیز برآنند که نسناس را یک نیمه بدن و یک نیمه سر و یک دست و یک پاست - گویی انسانی را به دو نیم کرده‌اند. روی یک پا

جست و خیز می‌کنند و محل زندگی نسناس به زعم این گروه اخیر - یمن و بیشه‌های ساحل دریای هند است. گویند نسناس از نسل ارم‌بن سام برادر عاد و ثمود به هم رسیده‌اند به عربی سخن می‌گویند و شعر می‌سرایند و اشعاری از زبان آنان ضبط کرده‌اند ولی قوهٔ تعقل ندارند. نیز گفته‌اند که عرب آنان را صید می‌کنند^(۱۱۸).

۲۸- وسواس

وسواس نام دیو موسوس است^(۱۱۹). او به خواب آدمی آید و او را آزار دهد^(۱۲۰).

۲۹- هامه

هامه‌ها یک نوع از سی و یک نوع فرزند جان هستند که در هوا سکونت گرفته‌اند و به صورت مارهای پر دار در هوا پرواز می‌کنند^(۱۲۱).

فهرست منابع

* آندراج. نک. محمد پادشاه

- ۱- ابن الندیم. الفهرست. قاهره، مطبعه الاستقامه
- ۲- ابن الوردی (سراج‌الدین ابو حفص عمر ...) خریده العجائب و فریده الغرائب. مصر ۱۲۹۶ هجری قمری
- ۳- ابن خردادبه. المسالک والممالک. لیدن ۱۲۰۶ هجری قمری
- ۴- ابن منظور (ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم ... الافریقی المصری). لسان‌العرب، مجلد ۱۳. دار صادر - دار بیروت. ۱۹۵۶ میلادی - ۱۳۷۵ هجری قمری
- ۵- برکات (محمد فارس). المرشد الی آیات القرآن الکریم و کلماته. دمشق ۱۳۷۷ قمری

* برهان قاطع. نک. تبریزی

- ۶- بلعمی (ابوعلی محمد بن محمد). تاریخ بلعمی (تکلمه و ترجمه تاریخ طبری. تألیف ابو جعفر

محمدبن جریر طبری). به تصحیح مرحوم محمدتقی بهار «ملک الشعراء». به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران ۱۳۴۱ شمسی

*** تاریخ بلعمی. نک. بلعمی**

۷- تبریزی (محمدحسین بن خلف). برهان قاطع. به اهتمام دکتر محمدمبین. در چهار مجلد. تهران ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ شمسی

*** تفسیر ابوالفتوح. نک. رازی**

۸- ثعالی (ابومنصور عبدالملک بن محمد... النیسابوری). کتاب ثمارالقلوب فی المضاف والمنسوب. قاهره ۱۳۲۶ هجری قمری

۹- جمالالدین (محمدبن عبدالرزاق اصفهانی). دیوان. با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران مرداد ۱۳۲۰ شمسی

۱۰- دهخدا (علی اکبر). لغتنامه. مجلد (آ - ابوسعید). تهران ۱۳۲۵ خورشیدی و مجلد (ل - لب). تهران ۱۳۳۰ خورشیدی

۱۱- رازی (شیخ ابوالفتوح). تفسیر قرآن. در پنج مجلد. چاپ قدیم. تهران ۱۳۲۳ هجری قمری تا ۱۳۱۵ هجری شمسی

۱۲- راغب (ابوالقاسم الحسین بن محمدالمعروف با... الاصفهانی). المفردات فی غریب القرآن. تهران. المکتبه المرتضویه. چاپ افست

۱۳- رامپوری. (غیاثالدین محمدبن جلالالدین بن شرفالدین ...) غیاثالدین. به کوشش محمددبیر سیاقی. جلد نخست. تهران آذرماه ۱۳۳۷ هجری خورشیدی

*** سفینه البحار. نک. قمی (الحاج الشیخ عباس ال...)**

۱۴- شریفالرضی (...) المجازات النبویه. مصر ۱۳۵۶ هجری قمری

۱۵- شکری (محمود ... الالوسی البغدادی). بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب. مجلد دوم، چاپ مصر ۱۳۴۳ هجری - ۱۹۲۴ میلادی

- ۱۶- صفی پور (عبدالرحیم بن عبدالکریم). منتهی الارب فی لغه العرب. مجلد دوم (شامل دو جلد سوم و چهارم). به خط محمدصادق حسینی. سنگی. تهران ۸-۱۲۹۷.
- ۱۷- عنیسی (طویبا اهل بی ایستانی). تفسیر الالفاظ الدخیلة فی اللغة العربیة مع ذکر اصلها بحروفه. چاپ دوم. به اهتمام یوسف توما البستانی. مصر ۱۳۳۲ میلادی
- ۱۸- غزالی (الامام ابو حامد محمد بن محمد ...). احیاء علوم الدین. مجلد سوم. مصر ۱۳۵۸ هجری قمری.

* غیاث اللغات، نک. رامپوری

- ۱۹- فیروزآبادی (مجدالدین ...) (القاموس المحیط. در چهار مجلد. مصر ۱۳۳۲ هجری قمری - ۱۹۱۳ میلادی)
- ۲۰- قرشی (ابوزید محمد بن ابی الخطاب ...) جمهرة اشعار العرب بولاق ۱۳۰۸ هجری قمری
- ۲۱- قزوینی (زکریاء بن محمد بن محمود...). کتاب عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات. به اهتمام فردیناند وستنفلد. گوتینگن ۱۸۴۹ میلادی
- ۲۲- قزوینی (زکریاء بن محمد بن محمود ...) کتاب عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات. به اهتمام فردیناند وستنفلد. گوتینگن ۱۸۴۹ میلادی
- ۲۳- قمی (الحاج الشیخ عباس ...) سفینة البحار (فهرست و مختصر بحار الانوار مجلسی). در دو مجلد. نجف ۱۳۵۲ هجری قمری

* مجازات النبویه (...) نک. شریفی الرضی

- ۲۴- مجلسی (محمدباقر). بحار الانوار. مجلد ۱۳. چاپ کمپانی
- ۲۵- مجلسی (محمدباقر). حیوة القلوب. مجلد اول. تهران ۱۳۷۸ هجری قمری
- ۲۶- محمد پادشاه (متخلص به «شاد»). فرهنگ آندراج. زیر نظر دبیرسیاقی. تهران ۱۳۳۶ شمسی

* مرشد (ا...) نک. برکات

- ۲۷- مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین ...) التنبيه والاشراف. قاهره ۱۳۵۷ هجری قمری
- ۲۸- مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین ...) مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران ۱۳۴۴ شمسی
- ۲۹- معلوف (الاب لویس ...) المنجد فی اللغة والادب والعلوم. بیرون
- ۳۰- معین (دکتر محمد). تحلیل هفت پیکر نظامی. بخش اول، تهران ۱۳۳۸ شمسی

* منجد (ا...) نک. معلوف

- ۳۱- مبدی (ابوالفضل رشیدالدین ...) کشف الاسرار و عدة الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری). به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. در ده مجلد. تهران ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۸ هجری شمسی
- ۳۲- مینورسکی. بیست مقاله، انگلستان، ۱۹۶۱
- ۳۳- نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره‌های مختلف
- ۳۴- نظامی عروضی (احمد بن عمر بن علی ... سمرقندی). چهار مقاله. به کوشش دکتر محمد معین. تهران ۱۳۳۱ هجری شمسی
- ۳۵- همایی (جلال الدین). تابعه. در مجله یغما. سال سیزدهم شماره ۹
- ۳۶- یاقوت (شهاب الدین ابو عبدالله ... بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی). معجم البلدان. به اهتمام فردیناند وستنفلد. مجلد چهارم. گوتینگن ۱۸۶۹ میلادی.

یادداشت‌ها

۱. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۲۴، شماره ۱۰۱
۲. دهخدا، لغت‌نامه، واژه ابلیس
۳. ابن منظور، لسان العرب ۴۷۸
۴. ثعالی، ثمار القلوب ۱۹۶
۵. تفسیر ابوالفتوح ۵/۱ - ۳۹۳
۶. مجلسی، حیوة القلوب ۴/۱ - ۳۱۳

۷. دهخدا، لغت‌نامه، واژه ابلیس
۸. المنجد
۹. غیاث اللغات ۱۳۲/۱
۱۰. سفینه البحار ۱۸۶/۱
۱۱. نک. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۲۴، شماره ۱۰۱
۱۲. مسعودی، ترجمه مروج الذهب ۵۱۲/۱
۱۳. معین، تحلیل هفت پیکر نظامی
۱۴. مثلاً: نک، مسعودی، ترجمه مروج الذهب ۵۱۵/۱
۱۵. سفینه البحار ۱۸۶/۱
۱۶. مسعودی، ترجمه مروج الذهب ۵۱۳/۱
۱۷. غیاث اللغات ۳۹۸/۱
۱۸. فیروزآبادی، القاموس المحيط ۲/۲۱۲
۱۹. میبیدی، کشف الاسرار ۱۰/۱۱۳
۲۰. غزالی، احیاء علوم الدین ۳/۲۷
۲۱. عنسی، تفسیر الالفاظ الدخيلة ۲۶
۲۲. مجلسی، بحار الانوار ۱۳/۱۵۳
۲۳. ابن الوردی، خريدة العجائب ۱۵۰
۲۴. ايضاً همان مأخذ ۱۵۱
۲۵. ابن خرداذبه، المسالك والممالك ۶۸
۲۶. مسعودی، التنبيه والاشراف ۵۴-۵۵
۲۷. Encyclopedie de l' Islam I/909
۲۸. فرهنگ آندراج ۲/۱۳۳۳
۲۹. ابن الوردی، خريدة العجائب ۱۵۱
۳۰. نک. ابن الوردی، خريدة العجائب ۵۱-۱۵۰ و مجلسی، بحار الانوار ۱۳/۱۵۳
۳۱. مسعودی، ترجمه مروج الذهب ۱/۵۱۳
۳۲. فیروزآبادی، القاموس المحيط ۳/۳۹۵
۳۳. مسعودی، ترجمه مروج الذهب ۱/۳-۵۱۲

۳۴. قزوینی، ترجمه عجائب المخلوقات. باب العشرين فی الحيوان من الجن
۳۵. ايضاً همان مأخذ
۳۶. غياث اللغات ۶۳۳/۱
۳۷. ؟؟؟؟
۳۸. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۲۴، شماره ۱۰۱
۳۹. فیروزآبادی. القاموس المحيط ۱۸/۱
۴۰. میدی، کشف الاسرار ۱۰۰/۲
۴۱. تفسیر ابوالفتوح ۴۳۲/۴
۴۲. ايضاً همان مأخذ ۱۳۹/۴
۴۳. ثعالبی، ثمارالقلوب ۵۹
۴۴. قزوینی. عجائب المخلوقات ۸۷
۴۵. المرشد ۱۴۷
۴۶. تفسیر ابوالفتوح ۴۳۲/۴
۴۷. شکرى. بلوغ الارب ۳۶۶/۲
۴۸. المنجد
۴۹. مخاط الشيطان تارهایی است که هنگام گرما در آفتاب دیده می شود. نظیر این ترکیب در فرهنگ های فارسی نیامده است. شادروان مینورسکی (بیست مقاله مینورسکی، ص ۱۴۱) در شرح بیت «تم چون رشته مریم دو تای است - دلم چون سوزن عیسی است یکتا»ی خاقانی «رشته مریم» را به «مخاط الشيطان» تفسیر کرده است ما هم به پیروی از وی «رشته مریم» را برای ترجمه آن پذیرفتیم.
۵۰. المنجد
۵۱. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۸، شماره ۸۰
۵۲. المجازات النبویه ۲۱۵
۵۳. ثعالبی. ثمارالقلوب ۵۹
۵۴. المجازات النبویه ۲۹۷
۵۵. ايضاً همان مأخذ ۲۵۳
۵۶. غزالی. احياء علوم الدين ۲۷/۳
۵۷. ايضاً همان مأخذ

۵۸. ايضاً همان مأخذ ۳/۳۲
۵۹. المجازات النبويه ۲۱۵
۶۰. ايضاً همان مأخذ ۲۲۰
۶۱. غزالي. احياء علوم الدين ۳/۸
۶۲. ايضاً همان مأخذ ۳/۳۶
۶۳. المجازات النبوية ۲۷۳
۶۴. غزالي. احياء علوم الدين ۳/۲۶
۶۵. المجازات النبوية ۲۹۷
۶۶. سفينه البحار ۱/۶۹۹
۶۷. المجازات النبوية ۱۵۴
۶۸. مجلسي. حيوة القلوب ۱/۸۹
۶۹. ايضاً همان مأخذ ۱/۱۲۲
۷۰. مجلسي حيوة القلوب ۱/۱۴۱
۷۱. ايضاً همان مأخذ ۱/۱۴۲
۷۲. ايضاً همان مأخذ ۱/۲۹۶
۷۳. تاريخ بلعمي ۶۲-۵۵۹
۷۴. تفسير ابوالفتوح ۴/۳۶۲
۷۵. ميبدی، كشف الاسرار ۷/۲۲۱-۲
۷۶. تفسير ابوالفتوح ۴/۱۶۶
۷۷. ابن النديم. الفهرست ۵-۴۴۴
۷۸. تفسير ابوالفتوح ۴/۸-۴۶۷
۷۹. مجلسي حيوة القلوب ۱/۲-۳۸۱
۸۰. مجلسي حيوة القلوب ۱/۵-۳۷۴
۸۱. سفينه البحار ۱/۷۰۰
۸۲. ميبدی، كشف الاسرار ۵/۴۴۶
۸۳. سفينه البحار ۱/۹۸
۸۴. سفينه البحار ۱/۶۹۹

٨٥. ايضاً همان مأخذ ٧٠٠/١
٨٦. سفينه البحار ٦٩٩/١
٨٧. قرشى. جمهرة اشعار العرب ٢٤
٨٨. ثعالبى. ثمار القلوب ٥٥
٨٩. همامى. تابعه. مجلة يغما. سال سيزدهم، شماره نهم ٥ - ٤٣٤.
٩٠. تفسير ابوالفتوح ٢٣٦/٣
٩١. دهخدا. لغت نامه. واژه لاحول
٩٢. سفينه البحار ٧٠٠/١
٩٣. ايضاً همان مأخذ ٦٩٩/١
٩٤. سفينه البحار ٧٠٠/١ - ٦٩٩
٩٥. تفسير ابوالفتوح ١٥٥/١
٩٦. المرشد ٢٩٩
٩٧. تفسير ابوالفتوح ٧٧٨/١
٩٨. راغب. المفردات فى غريب القرآن ٣٠٥
٩٩. Jeffery. The Foreign Vocabulary of the Qur'an 202.3
١٠٠. دايرة المعارف اسلامى ٥٣٨/١
١٠١. ميبدى، كشف الاسرار ٨/٧ - ٢١٧.
١٠٢. Jeffery. The Foreign Vocabulary of the Qur'an 215
١٠٣. مسعودى، ترجمه مروج الذهب ٥١٢/١
١٠٤. فيروز آبادى، القاموس المحيط ٢١٠/٣
١٠٥. قزوينى، ترجمه عجائب المخلوقات. باب العشرين فى الحيوان من الجن
١٠٦. مسعودى، ترجمه مروج الذهب ٥١٠/١
١٠٧. قزوينى، ترجمه عجائب المخلوقات، باب العشرين فى الحيوان من الجن
١٠٨. مسعودى: ترجمه مروج الذهب ٥١٠/١
١٠٩. ياقوت. معجم البلدان ٨٦/٤
١١٠. منتهى الارب ٢٢١٣/٣
١١١. مسعودى، ترجمه مروج الذهب ٥١٢/١

۱۱۲. ایضاً همان مأخذ
۱۱۳. سفینه البحار ۶۹۹/۱
۱۱۴. قروینی. ترجمه عجایب المخلوقات. باب العشرين فی الحيوان من الجن
۱۱۵. برهان قاطع ۹۲۱/۲
۱۱۶. نظامی عروضی. چهار مقاله ۵-۱۴
۱۱۷. دمیری، حیاة الحيوان ۳۸۷/۲ به نقل از مروج الذهب
۱۱۸. ایضاً همان مأخذ ۳۸۷/۲
۱۱۹. تفسیر ابوالفتوح ۶۱۳/۵
۱۲۰. میدی، کشف الاسرار ۱۱۳/۱۰
۱۲۱. مسعودی، ترجمه مروج الذهب ۵۱۳